



عنوان جلسه:

تحلیل جریان‌های فکری و نبرد تمدنی



متمد

(مرکز توسعه دانش مسئله محوری)

www.Mtod.ir



طرح کلی جلسه: در این جلسه به واکاوی ریشه‌ای جریان‌های فکری پس از انقلاب اسلامی و تفاوت بنیادین آن‌ها در مواجهه با تمدن غرب پرداخته می‌شود. با بررسی تحولات اخیر منطقه و تغییر مختصات درگیری‌ها، این رویداد مسئله اصلی امروز را فراتر از یک نبرد صرفاً نظامی می‌داند و ابعاد پنهان یک **جنگ وجودی** تمام‌عیار را تحلیل می‌کند. تمرکز اصلی این جلسه بر مفهوم **جهاد کبیر** (عدم تبعیت از دشمن) در چهار عرصه حیاتی **علم، اقتصاد، فرهنگ و سیاست** است. در این جلسه تأکید می‌شود که برای جلوگیری از استحاله هویتی و حل شدن در هاضمه جهانی، نیازمند عبور از بروکراسی‌های ناکارآمد و ایجاد یک آرایش جنگی جدید هستیم. هدف نهایی، ارائه مدلی کاربردی برای انسجام‌بخشی، شبکه‌سازی و سازماندهی نیروهای دغدغه‌مند و توده‌های مردمی مبعوث‌شده است تا فعالان عرصه‌های مختلف بتوانند به جای اصطکاک و درگیری‌های درونی، به عنوان بازوهای مکمل یکدیگر در مسیر تحقق **تمدن نوین اسلامی** نقش‌آفرینی کنند.

مقدمه؛ ضرورت بازشناسی جریان‌های فکری پس از انقلاب اسلامی

برای اینکه بتوان موقعیت کنونی را به‌درستی درک کرد، لازم است پیشینه موضوعات را تا حدودی دنبال نمود. نقطه اصلی که می‌توان بدان پرداخت، از تاریخ **انقلاب اسلامی** آغاز می‌شود؛ یعنی از سال ۱۳۵۷. بی‌شک، پیشینه‌ای بسیار کهن‌تر نیز وجود دارد؛ چراکه انقلاب اسلامی، انقلابی ریشه‌دار در تاریخ محسوب می‌شود و می‌توان از آدم ابوالبشر سخن گفت و تحلیل کرد و به وضعیت کنونی رسید، اما در اینجا آن پیشینه‌ها را فاکتور گرفته و به انقلاب اسلامی می‌رسیم.

در سال ۱۳۵۷ و هنگام وقوع انقلاب اسلامی، اگر اکنون به گذشته بازگردیم و آن را مورد بررسی قرار دهیم، شاید در آن گرم‌گرم انقلاب، چنین دسته‌بندی ممکن نبود و کسی نیز به ذهنش نمی‌رسید. اما اگر اکنون به گذشته نگاه کنیم، به‌سادگی می‌توان انقلابیون را به سه دسته تقسیم کرد:

دسته نخست، کسانی بودند که انقلاب را واکنشی به **استبداد، استعمار و استکبار** می‌دانستند و با نگاه چپ و مبارزاتی، با رژیم طاغوت و وابسته پهلوی مبارزه می‌کردند.

دسته دوم، گروهی بودند که معتقد بودند انقلاب اسلامی برای تحقق اهداف و آرمان‌های اسلامی و تحقق **تمدن نوین اسلامی** اتفاق افتاده است و برای این منظور تلاش می‌کردند. این گروه که انقلاب را انقلاب اسلامی می‌دانستند و به تحقق تمدن اسلامی و زمینه‌سازی برای ظهور معتقد بودند، بعدها به دو مدل و دو گروه تبدیل شدند. این دو گروه را باید **دو جریان فکری** درون نظام دانست که متفاوت از یکدیگرند؛ اما این دسته‌بندی را نباید با دسته‌بندی‌های سیاسی رایج اشتباه گرفت، زیرا این جریان فکری هم در اوایل انقلاب در جریان چپ حضور داشت و هم در جریان راست، و پس از آن نیز که جریان‌های اصولگرا و اصلاح‌طلب شکل گرفتند، در هر دو جریان حضور داشتند و در هر دوره‌ای با هر نام‌گذاری، این دو جریان فکری در هر گروه از جریانات وجود داشته و دارند.

تبیین دو پارادایم فکری در مواجهه با تمدن غرب

پارادایم نخست؛ تمدن غرب به مثابه رقیب تمدنی و ادامه‌دهنده مسیر اسلامی

جریان فکری نخست، معتقد است که **تمدن اسلامی**، ادامه **تمدن غربی** است. به این معنا که مانند یک دوی امدادی، بخشی از تمدن بشری و تاریخ بشری را ما پیش بردیم، سپس دچار توقف و پس از آن افول و انحطاط شدیم (که تعبیر مختلفی می‌تواند



داشته باشد) و غرب این چوب امدادی را گرفت و پیش برد و اکنون ما دوباره می‌خواهیم از غرب بگیریم و ادامه دهیم. این نگاه به حرکت تمدنی به سمت اسلام، اقتضائات خاص خود را دارد که تعریف آن روشن خواهد شد.

پارادایم دوم؛ تمدن غرب به مثابه تمدنی منحط و دشمن

گروه دوم، معتقدند که ما قرار است به **تمدن اسلامی** برسیم و انقلاب برای همین اتفاق افتاده است. اما تمدن غرب را تمدنی **منحط** می‌دانند که جریان بشر را از مسیری که تمدن گذشته اسلامی پیش می‌برد، به سمت انحراف و انحطاط برده است و ما اکنون باید ادامه همان مسیر تمدن بشری را که در حال پیشروی بودیم، دنبال کنیم که همان **تمدن نوین اسلامی** است. بنابراین این تمدن، ادامه تمدن اسلامی خودمان است، اما نوین، با اقتضائات روز و با استفاده از امکانات روز و به‌روز. این جریان با تکنولوژی و به‌روزرودن مشکلی ندارد. این دو تفکر در تعریف خود از **دشمن** و تعریف خود از **غرب** با یکدیگر تفاوت دارند.

تفاوت بنیادین دو پارادایم در دشمن‌شناسی

تفکر نخست، غرب را ادامه تمدن اسلامی می‌داند و پایه تمدن غرب را پایه اسلامی می‌داند و معتقد است که آن‌ها بر آن پایه قرار گرفتند و آن را پیش بردند، بنابراین ما مشکلی با آن‌ها نداریم و اساسا تمدن غرب را نمی‌توان دشمن نامید، بلکه ما **رقیب تمدنی** هستیم. وقتی تعریف از جریان غرب به عنوان رقیب تمدنی مطرح می‌شود، این گستره، همه جریان‌های غرب را در بدترین حالت، رقیب تمدنی می‌نامد. بنابراین در تعریف این جریان فکری، **آمریکا** چیست؟ آمریکا سردمدار جریان تمدنی غرب است که رقیب تمدنی ما محسوب می‌شود. برای پیشرفت، ابتدا باید بر تمام داشته‌های تمدن غرب مسلط شد و سپس آن را ادامه داد؛ یعنی به‌نوعی پاپ‌تر از کاتولیک و غربی‌تر از غربی‌ها شد و بر علوم غرب مسلط شد و حتی از آن‌ها جلوتر زد. برای مثال، اگر در کلاس درس دانشگاه‌های آمریکا، دانشجویان اروپایی و آمریکایی نمره ۱۸ بگیرند و ما نمره ۲۰ بگیریم، این نشان می‌دهد که مسیر را به‌درستی طی می‌کنیم. پس اصلا **دشمن‌انگاری** پذیرفته نیست و نهایتا رقابت تمدنی است.

در این رقابت، چون پایه‌های آن نیز تمدن اسلامی و فلسفه اسلامی بوده و غرب نیز مجهز به اخلاق‌مداری است، رقابتی اخلاقی، علمی و فرهنگی خواهد بود. در این تعریف، اساسا دشمن جایی ندارد و نمی‌توان تمدن غرب را دشمن نامید. بنابراین تعریف از دشمن وجود ندارد و می‌توان با اعتماد کامل پیش رفت و هیچ نقطه خطری وجود نخواهد داشت. با این نگاه، نقطه‌های خطر آن نقاطی است که مانع تسلط بر غرب و تجهیز به علوم غربی می‌شوند. برای مثال، اگر در این مسیر گفته شود که ارتباط با چین، روسیه یا شرق چگونه است، پاسخ این است که این‌ها دشمن هستند؛ زیرا ما را از تمدن پیشرو منحرف می‌کنند به سمت خرده‌تمدن‌ها و خرده‌تفکراتی که قدرت کافی ندارند. بنابراین باید تا حد امکان به سمت تمدن غربی حرکت کرد. این نگاه نخست، از زمان انقلاب شکل گرفته و پیش آمده است و اگر همین جریان فکری را در جریان‌های سیاسی بنگریم، در همه جریان‌های سیاسی نسخه‌هایی وجود دارد که راهکارهایی مشابه ارائه می‌دهند، اما شدت و ضعف آن در بین جریان‌های سیاسی متفاوت است.

تفکر دوم، تمدن غرب را **تمدنی منحط و منحرف** می‌داند و قبول دارد که پایه‌های این تمدن بر پایه‌های تمدن اسلامی مستقر شده است، اما آن‌ها را **فرزندان ناخلف** می‌داند که به آن پایه‌های فلسفی و تمدنی که در نهضت ترجمه به دست آوردند و بر آن اصول فلسفی مسلط شدند، پایبند نبودند و فلسفه خود را که به‌مرور به فلسفه‌ای منحط و انحرافی تبدیل شده، مسلط کرده‌اند و دچار استحاله شده‌اند و اکنون دیگر تمدن غرب، تمدنی بشری و سعادت‌بخش نیست. بنابراین به تدریج تعریف این‌ها از تمدن



غرب به سمت دشمن پیش می‌رود و می‌گویند که این تمدن به‌خاطر انحطاطش، دنبال تسلط بر جهان به‌وسیله علم و دستاوردهای تمدنی خود است و به دنبال استعمار کشورهای و سابقه آن نیز این را نشان می‌دهد. اخلاق‌مداری اگر داشته باشند، جهت فریب و حفظ ظاهر است و کاملاً تعریفشان از تمدن غرب، تعریف دشمن به خود می‌گیرد. این جریان فکری دوم، غرب را چنین توصیف می‌کند.

غیبت تفکر دوم در حاکمیت و رشد آن در بیرون

پس از انقلاب اسلامی، اگر نگاه کنیم که کدام تفکر فکری در کشور غالب بوده و حضور جدی در عرصه مدیریت کشور داشته است، مشاهده می‌شود که **تفکر نخست حاکم بوده** است. حتی در مواقعی که جریان‌های سیاسی با یکدیگر متفاوت بوده‌اند، تفکر دوم نتوانسته فضای فکری را دگرگون کند. اما در بستر جریان‌هایی که به تفکر دوم اعتقاد بیشتری داشتند، بستری برای رشد آن در خارج از حاکمیت فراهم شده است. این جریان فکری در میان گروه‌هایی در حوزه علمیه، دانشگاه، اندیشکده‌ها و مکان‌های مختلف شکل گرفته که همان **بذر تفکر تمدن نوین اسلامی** محسوب می‌شود که در عرصه‌های گوناگون رشد یافته است.

نقاط عطف؛ از سخنرانی جهاد کبیر تا جنگ ۱۲ روزه

در این جریان‌ها، نقاط عطفی وجود دارد که با سخنرانی‌های رهبر شهید گره خورده است. یکی از نقاط عطف این حرکت فکری، سخنرانی ایشان بود که فرمودند: «**عدم تبعیت از دشمن در علم و سیاست و فرهنگ و اقتصاد، جهاد کبیر است و ما موظف به جهاد کبیر هستیم**» و نیز فرمودند که «**خرم‌شهرها در پیش است** که سختی‌های خود را دارد، اما فتوحات خود را نیز به همراه خواهد داشت.» این‌ها نقطه‌های عطف فکری در کشور هستند.

وقتی به موضوع **عدم تبعیت از دشمن و جهاد کبیر** نگاه می‌کنیم، اولاً تعریف از غرب در نگاه رهبری، تعبیر به دشمن است. یعنی در سیر فکری خود به جایی رسیده‌اند که اکنون غرب، دشمن تفکر اسلامی و دشمن بشریت محسوب می‌شود. دوماً، **عدم تبعیت از آن واجب است و حکم جهاد دارد**. با این حال، این تفکر وارد تفکر رسمی حاکمیت نشد. به همین دلیل، رهبری وقتی حرکت انقلاب اسلامی را تفسیر می‌کنند، می‌فرمایند که نظام اسلامی را توانسته‌ایم مستقر کنیم و اکنون نظام اسلامی قابل دفاع، قابل استناد و دارای پایگاه حجیت است و می‌توان از آن دفاع کرد و خط و ربط آن را نشان داد، اما به مرحله **دولت اسلامی** نرسیده‌ایم. یکی از دلایل نرسیدن به دولت اسلامی، همین عدم تحقق **جهاد کبیر** است. پس عدم تبعیت از دشمن در آنجا حکم خود را پیدا می‌کند و شکل می‌گیرد، اما این جریان، جریان قالب دولت و اداره کشور نمی‌شود. البته واژه دولت در اینجا به معنای عام آن است و فقط قوه مجریه را شامل نمی‌شود. این جریان در عرصه حاکمیت قرار نمی‌گیرد، اما نیروهای نظامی کم‌وبیش به این سمت پیش رفته‌اند.

این حرکت ادامه پیدا می‌کند تا تقریباً به **جنگ ۱۲ روزه** می‌رسد. می‌توان نقطه عطف قبلی‌تری نیز برای این موضوع در نظر گرفت؛ شاید **۷ اکتبر** را بتوان چنین نقطه‌ای دانست. در ۷ اکتبر و ماجرای فلسطین و منطقه که شکل می‌گیرد، رهبری در نخستین سخنرانی‌های خود، این جنگ را **جنگ وجودی** می‌نامند. چه کسانی این جنگ را جنگ وجودی می‌دانند؟ کسانی که تعریفشان از تمدن غرب، تعریف دشمن است. آن‌هایی که تعریفشان **رقیب تمدنی** است، معتقدند که رقیب ما کسی است که سد راهش شده و باید او را از جلوی راهش بردارد؛ همان تعبیری که با صداقت در مورد سردار سلیمانی به کار می‌برند و می‌گویند که او موی دماغ آمریکا شد و آمریکا هم او را از سر راه برداشت. بنابراین ما نباید سد راه آنها شویم و باید اجازه دهیم راه خود را



پیش ببرند؛ زیرا هرچه بیشتر پیش بروند، بشریت به سمت سعادت پیش می‌رود و ما نیز دنبالشان خواهیم دوید و هر جا به آنها رسیدیم، جلوتر خواهیم زد. پس در این تعریف، بعد از ۷ اکتبر نیز فهم اینکه ما وارد یک **نبرد موجودیتی** شده‌ایم، قابل حس نیست.

بنابراین در جریان‌ات رسمی کشور و حتی در بخشی از نیروهای مسلح، تغییر فضایی مشاهده نمی‌شود. یعنی حس جنگ وجودی و ضرورت چابک‌سازی ساختارها، اتخاذ مدل جنگی و فراهم‌سازی زیرساخت‌های جنگ، در فضا دیده نمی‌شود. همان فضا، همان بروکراسی، همان پیچ‌وخم‌ها، همان جزئیات‌نگری‌ها و همان دعوای درون‌گفتمانی همچنان ادامه دارد. این موضوع به جریان‌ات سیاسی نیز ربطی ندارد؛ به‌نظر می‌رسد این جریان فکری، لایبی‌ای برای همه خوانده است که همگی در یک **چرت عصرگاهی** به سر می‌برده‌اند؛ هرچند بعداً با تلنگری بیدار می‌شوند. این وضعیت در جریان‌ات سیاسی مختلف نیز یکسان است؛ آرایش جنگی، حساسیت نسبت به دشمن و تغییر در نگرش دیده نمی‌شود. حتی در نیروهای مسلح که حکم جهاد کبیر را دریافت کرده بودند، آن‌چنان که باید این دغدغه و اهمیت دیده نمی‌شود.

بیداری پس از جنگ ۱۲ روزه؛ از خواب عصرگاهی تا درک دشمنی غرب

این موضوع دقیقاً در **جنگ ۱۲ روزه** خود را نشان می‌دهد. ناگهان همه از چرت عصرگاهی بیدار می‌شوند و متوجه می‌شوند که این دشمن، آن رقیب بااخلاقی که فقط اگر کسی سد راهش شود او را از سر راه برمی‌دارد و اگر از فلسطینی‌ها کشته، نسبت به بقیه مهربان است، نیست؛ بلکه به‌طور جدی حمله کرده و از سران نظامی ترورهای جدی انجام داده است. اینجا بود که **بیداری از خواب** اتفاق افتاد. به‌نظر من، این بیداری برای نیروهای نظامی رخ داد. (دقت شود که جریان‌های کلی مدنظر است، نه افراد خاص؛ فرماندهانی داشتیم که این تعریف را داشتند و کار را پیش می‌بردند، اما این نگاه فراگیر نبود.) در اینجا تازه دیدند که اگر سیستم راداری، سیستم موشکی و سیستم نظامی مبتنی بر سیستم‌ها و تکنولوژی غرب باشد، به‌سادگی از کار می‌افتد و مورد اصابت و ضربه قرار می‌گیرد. اما آن‌هایی که بر اساس **جنگ نامتقارن**، مدل‌های بومی و **عدم تبعیت از دشمن** ساخته شده بودند، کارآمد بودند. در آن جنگ ۱۲ روزه، این تفکر اعتماد به غرب که در همه لایه‌ها رسوخ کرده بود، باعث شد که اکثریت در یک شوک و گیجی پس از خواب و چرت عصرگاهی فرو روند. کسی باید صحنه را در دست می‌گرفت که بیدار بود و تازه از خواب بیدار نشده بود؛ صحنه برایش روشن بود و می‌دانست این حرکت در حال وقوع است.

پس از آن، **بیداری** در بخشی از جامعه اتفاق افتاد و به این سمت پیش رفت که پس **جهاد کبیر** باید محقق شود؛ این دشمن، دشمنی بی‌رحم است و آنجا که لبخند زده، برای فریب بوده و آنجا که تکنولوژی داده، تکنولوژی اصلی را نداده، بلکه به تبع نیاز خود این کار را کرده است. به‌تدریج فهم این موضوعات شکل گرفت که اگر غرب نسخه اقتصادی می‌پیچد، همان نسخه‌ای نیست که برای خود اجرا کرده؛ بلکه نسخه‌ای است که تکمیل‌کننده نسخه درونی خودش است؛ محصولی تولید کرده و می‌خواهد آن را بفروشد و این محصول را فقط در جایی می‌توان فروخت که آن فرهنگ، آن مدل اقتصادی، آن نگاه فکری، فرهنگی و سیاسی حاکم شود. بنابراین آنچه انتقال داده و صادر کرده، آن چیزی نیست که خودش استفاده می‌کند؛ بلکه تبع نیاز خودش است تا بتواند محصولش را بفروشد، عرضه کند و رشد کند. رهبر شهید در این زمینه تعبیر زیبایی داشتند و فرمودند که این مانند **سرایداری یک کاخ** است؛ صاحب کاخ، سرایداری را هم به‌گونه‌ای می‌سازد که ظاهرش با کاخ هماهنگ باشد؛ مثلاً اگر در کاخ سنگ مرمر استفاده کرده، اینجا هم سنگ مرمر استفاده می‌کند، اما این به معنای استفاده از همان سنگ مرمر اصلی نیست؛ بلکه برای هماهنگی ظاهری است. این به آن معنا نیست که سرایداری را از کاخ مهم‌تر بدانیم. پس باید دانست که



سرایدار، همیشه سرایدار خواهد ماند و همیشه در آن بنا سکن خواهد گزید. بنابراین آن‌ها یک علم برای خودشان دارند و یک علم برای مصرف‌کننده‌ها؛ یک فرهنگ برای خودشان و یک فرهنگ برای مصرف‌کننده‌ها. این‌ها باید با هم جور باشند و برای جهان اولی‌ها، جهان دومی‌ها و جهان سومی‌ها مدل‌های متفاوتی طراحی کرده‌اند. این اتفاق پس از جنگ ۱۲ روزه، یک بیداری و تحول ایجاد کرد، اما به‌خاطر آن خواب عمیق سال‌های قبل و ساختارهای شکل‌گرفته، این بیداری، **بیداری جمعی، اجتماعی و جریانی** نبود.

نخبگانی که به‌تبع اطاعت از رهبری و آن جریان فکری دوم (که غرب را دشمن می‌دانست) پیش از جنگ ۱۲ روزه نیز به‌تبع سخنان ایشان بیدار بودند، پس از آن نیز فعالیت خود را ادامه دادند؛ اما مسئله، **بدنه اجتماعی و توده‌های مردم** است. پس از این دوره، بیداری ادامه یافت تا به **جنگ رمضان** رسیدیم. ماجرای جنگ رمضان نشان می‌دهد که این بیداری به‌اندازه کافی رخ نداده بود و یا همان جریانی که غرب را دشمن می‌دانست، آن‌قدر جدی نگرفته بود که این موضوع را در جامعه تئوریزه، تبلیغ، توضیح و تبیین کند؛ یعنی همان **جهاد تبیین** که رهبر شهید مد نظر داشت، محقق نشده بود. این جریان نیاز به خون داشت تا واقعا بفهمد که دشمن تعارف ندارد و نبرد ما **نبرد وجودی** است. همین اتفاق برای **دی‌ماه** نیز رخ داد و نشان از آن داشت که ما هنوز دشمن را (یعنی تمدن غرب را) به‌درستی نشناخته‌ایم.

پس از شهادت رهبر و شروع جنگ رمضان، آن **بعثتی** که مقام معظم رهبری به آن اشاره کردند و در فرمایشاتشان بود، اینجا بود که **بیداری واقعی از چرت عصرگاهی** رخ داد. جریان انقلابی (توده‌های مردم) و حتی اشخاص سیاسی و جریانات مختلف، یک تلنگر جدی خوردند که این دشمنی جدی، این تقابل تمدنی جدی و این جنگ وجودی جدی است و شوخی نیست. این بیداری اتفاق افتاد، اما اگر این بیداری فقط در **نبرد نظامی** خلاصه شود، دوباره جامعه را به خواب فرو می‌بریم. این نبرد در **چهار عرصه** و در ذیل **جهاد کبیر** در حال انجام است. اگر این بعثت که پس از آن غفلت رخ داد، به **چهار عرصه علم، سیاست، فرهنگ و اقتصاد** تعمیم داده نشود و **عدم تبعیت از دشمن** در این عرصه‌ها شکل نگیرد، این بعثت به نتیجه نخواهد رسید. پس از چهل‌وچند سال انقلاب اسلامی رخ داده و نظام اسلامی مستقر شده، اما هنوز دولت اسلامی مستقر نشده و تمدن اسلامی قابل لمس و ملموس نیست. بنابراین نبرد با غرب در چهار عرصه رخ می‌دهد.

الگوی نظامی؛ کلید فهم نبرد تمدنی و لایه‌های جنگ وجودی

همان‌طور که در حوزه نظامی، اکنون برای جامعه قابل لمس و فهم شده است که چرا آمریکا به هواپیمای مخفی کار و رادارگریز نیاز دارد و چرا از غفلت استفاده می‌کند. اگر بخواهند منطقه‌ای را بزنند، معمولاً اعلام می‌کنند و دستور تخلیه می‌دهند و سپس به‌راحتی اقدام می‌کنند؛ اما مسئله این است که **غافل‌گیری و مخفی‌کاری**، یکی از راهبردهای اساسی دشمن در حوزه نظامی است تا بتواند ضربه بزند و ضربه نخورد. عین همین موضوع در عرصه‌های مختلف نیز جاری است و اکنون برای جامعه ملموس‌تر شده و می‌توان آن را توضیح و تفسیر کرد.

نکته دیگر، نگاه **جمعی و منظومه‌ای** است. این موضوع را می‌توان در قالب یک عملیات نظامی برای مردم توضیح داد. وقتی نیروی زمینی می‌خواهد پیاده شود، از هواپیمای ترابری برای لجستیک، هلیکوپتر برای اسکورت، هواپیمای سنگین با ارتفاع و سرعت پایین برای پشتیبانی از نیروهای پیاده، جنگنده برای واکنش سریع و مخفی، و پهپاد برای کنترل اوضاع و واکنش باز نظامی استفاده می‌کند. یعنی برای تصرف یک منطقه، ابتدا بمباران می‌کند و سپس لایه‌های مختلف نیروهای خود را وارد می‌کند و در هر ورود، لایه‌بندی خاص خود را دارد (هواپیمای سنگین با سرعت پایین برای پشتیبانی، هلیکوپتر برای واکنش‌های



تحلیل جریان‌های فکری و نبرد تمدنی: مسئله جنگ

جانبی، نیروی زمینی با تجهیزات مختلف، جنگنده از بالا و پهپاد از بالاتر). عین همین پشتیبانی، پیش از اقدام نظامی، در عرصه‌های مختلف انجام می‌شود. ابتدا **بمباران فرهنگی** رخ می‌دهد تا زیرساخت فرهنگی کشور هدف را برای عملیات نظامی فراهم کند؛ همان دعوت به حمله، عموتراپ نامیدن رئیس‌جمهور آمریکا، سبک زندگی آمریکایی، موضوع رسانه، زیرساخت‌های رسانه‌ای، سنجش افکار عمومی و بسیاری زیرساخت‌های دیگر در حوزه رسانه و فرهنگ پیاده می‌شود. پیش از آن، در حوزه **اقتصاد** شرایط را فراهم می‌کند. برای مثال، اقتصاد را به‌گونه‌ای طراحی می‌کنند که آسیب‌زدن به دشمن، مساوی با آسیب‌پذیری خود از همان کنش باشد؛ یعنی اگر تنگه هرگز بسته شود و قیمت نفت افزایش یابد، در داخل کشور خودشان نیز قیمت‌ها افزایش می‌یابد، زیرا پیش‌تر ساختار را به‌گونه‌ای طراحی کرده‌اند که تنش‌های ایجادشده در آمریکا، همان تنش‌ها را در داخل ایران نیز ایجاد کند. بستن تنگه هرگز به معنای بستن آن بر روی تمام مردم جهان از جمله مردم خود ایران است. این همان زیرساخت اقتصادی است که دشمن فراهم می‌کند تا برای ضربه اقتصادی، دست برتر را نداشته باشیم. بنابراین پیش از اقدام نظامی، زیرساخت اقتصادی را می‌چینند. این زیرساخت بر اساس تفکری طراحی شده که برای خودشان (به‌عنوان کشور استعمارگر) ساختاری اقتصادی دارند و برای کشور استعمارشونده ساختاری دیگر؛ این ساختارها باید با یکدیگر هماهنگ باشند تا او برتر و دیگران محکوم باشند. سپس برای نبرد نظامی، بستر در عرصه اقتصادی فراهم می‌شود. همچنین عرصه **فکری** پشتیبان همه این عرصه‌هاست که آنچه در اقتصاد مطابق با خواست و میل کشور مهاجم شکل می‌گیرد، جنبه علمی داشته باشد و افرادی آن را تئوریزه، تعریف، نرمالیزه و از آن دفاع کنند. بنابراین در قالب علم اقتصاد، سیاست‌های خود را پیش می‌برد. از سوی دیگر، زیرساخت **سیاسی** را در کشور هدف آماده می‌کند؛ یعنی تعریف از سیاست و جهان را به‌گونه‌ای شکل می‌دهد که اصلاً دشمن‌انگاری وجود نداشته باشد. پیش از وقوع جنگ، از وزیر امور خارجه کشور سؤال می‌شود که اگر آمریکا رهبر شما را بزند چه می‌شود؟ ایشان پاسخ‌های متعددی می‌توانست بدهد که بخشی از آن می‌توانست به تاب‌آوری اشاره داشته باشد، اما وقتی به‌راحتی پاسخ می‌دهد که «اگر رهبر ما را بزنید، رهبر دیگری انتخاب می‌کنیم»، یعنی پیش‌تر زیرساخت را فراهم کرده است که هزینه‌ای برای دشمن نداشته باشد و اگر اتفاقی افتاد، اجازه ندهد هزینه‌زا شود. این ساختار فکری و سیاسی شکل می‌گیرد و سیاسیون کد را می‌دهند و سپس عملیات نظامی رخ می‌دهد. اگر این موضوع به‌درستی برای جامعه تبیین شود، با توجه به فهم‌پذیر بودن مثال نظامی و چندلایه بودن یک حرکت نظامی، در بخش **جهاد تبیین** این امر محقق می‌شود.

ضرورت تداوم بیداری و گسترش آن به چهار عرصه جهاد کبیر

اکنون جامعه نسبت به آن خواب عصرگاهی بیدار شده است. تعریفش از تمدن غرب، دشمن است. جمعیتی که این تعریف را پیدا کرده‌اند، افزایش یافته است و دشمنی او را لمس کرده و فهمیده‌اند. هنر این است که بتوان نشان داد این دشمنی در عرصه‌های مختلف وجود دارد و از این ظرفیت ایجادشده استفاده کرد. بر اساس مقدمات گفته‌شده، این **جنگ وجودی، فقط وجودی نظامی نیست**. اگر دوباره با لالایی‌هایی که خوانده می‌شود به خواب رویم، این خواب، خواب عصرگاهی نیست؛ خواب **شبانگاهی** است که سال‌ها به طول خواهد انجامید و اساساً تعریف، کارآمدی و حرکت انقلاب اسلامی زیر سؤال خواهد رفت. مقصود از «وجودی»، به‌معنای وجود داشتن جسمانی نیست؛ همان‌گونه که رهبر شهید بارها تذکر دادند، منظور **خالی شدن نظام از هویت واقعی خود** است. اگر ظاهر جمهوری اسلامی باقی بماند، پوسته آن حفظ شود، اما در درون **جهاد کبیر** محقق نشود و همان تفکر و تمدن دشمن حاکم باشد، کار خود را انجام خواهد داد. در دوره‌ای، این روند پیش رفت و



ظرفیت ایجادشده در انقلاب اسلامی، ما را تا اینجا رساند، اما از این پس نمی‌توان با فضای دشمن‌دوست‌انگاری ادامه داد. باید به ماهیت انقلاب پرداخت، نه پوسته آن.

برای این فضا، همچنان **جهاد کبیر و عدم تبعیت از دشمن** در دستور کار است. همچنین **جهاد تبیین** در دستور کار باقی است.

نکته سومی که از آن غفلت شده و اکنون فرصتی برای غفلت نیست و شاید شاه‌کلید راهکار، **انسجام نیروهای انقلابی و مردم مبعوث‌شده در عرصه‌های ماهیتی و هویتی انقلاب اسلامی** است. اگر این مردم مبعوث‌شده را فقط در حوزه نظامی سازماندهی کنیم و گردان‌های نظامی تشکیل دهیم، یعنی حفظ پوسته و ظاهر. اما برای عمق، باید این مردم در عرصه‌های **جهاد کبیر** سازماندهی شوند و مدل سازماندهی باید شکل بگیرد. پیشنهادهای برای این مدل سازماندهی وجود دارد. سازماندهی این ۳۰ میلیون نفر باید در عرصه‌های تمدنی و جهاد کبیر رخ دهد و از این پس، **عدم تبعیت از دشمن** باید در عرصه‌های رسمی کشور پیاده شود. دیگر فرصت این نیست که در دوره‌های بعدی انتخابات، جریان فکری که آمریکا را دوست می‌انگارد و در نهایت به‌عنوان رقیب به آن نگاه می‌کند (اگر هم بدبین‌ترین نگاه را داشته باشد)، ادامه پیدا کند. فرهنگ، اقتصاد، سیاست و علم بر اساس این تعریف نمی‌توانند مدیریت شوند. در چهار عرصه علم، سیاست، فرهنگ و اقتصاد، باید سازماندهی رخ دهد. در اینجا مقصود از «علم»، بیشتر یک **جبهه و جریان فکری** است تا جریان علمی مصطلح دانشگاهی؛ زیرا وقتی واژه علم به کار می‌رود، ممکن است با علم دانشگاهی اشتباه گرفته شود و اساتید پرسابقه دانشگاهی به‌عنوان سرداران این نبرد معرفی شوند، در حالی که منظور این نیست. بلکه افراد متفکر، صاحب‌اندیشه، اندیشکده‌ها، تئوری‌پردازان، نظریه‌پردازان، کسانی که حرف جدید، دگرترین، تئوری و اندیشه دارند و تولیدکننده هستند، باید جریان را در دست بگیرند؛ نه مصرف‌کنندگان، زیرا به تولید جدید نیاز داریم. در این چهار عرصه باید سازماندهی صورت گیرد و در هر یک، انسجام نیروهای مبعوث‌شده و معتقد به جریان دوم فکری که در تقابل تمدنی با غرب است و نبرد را نبرد تمدنی و وجودی می‌داند (به این معنا که تمدن ما ادامه تمدن غرب نیست و آن‌ها در مقابل هم هستند؛ یا تو باید بمانی یا آن‌ها)، این موضوع اولاً در عرصه تمدنی و سپس در عرصه‌های علمی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و پس از آن به تقابل نظامی می‌رسد.

سازماندهی مردم مبعوث‌شده در چهار جبهه؛ عبور از اصطکاک به هم‌افزایی

این نیروهای مبعوث‌شده و این جریان فکری باید با یکدیگر منسجم شوند، مدیریت کشور را در دست بگیرند، دولت اسلامی محقق شود و نقش مردم شکل بگیرد. اگر قرار باشد کار را صرفاً به‌صورت مردمی پیش ببریم (اقتصاد مردمی، تولید علم مردمی، حکمرانی مردمی) و نهادهای رسمی را رها کنیم، این رویکرد توأمان با نهادهای رسمی نیست. اگر مدل **حکمرانی مردمی** مدنظر است، باید آن را مستقر کرد و به مردم در ساختار رسمی نشان داد. نمی‌توان آن را فقط در توده‌های مردم پیاده کرد و گفت که هیئت را بر اساس نظریه حکمرانی مردمی اداره می‌کنیم و از حاکمیت، دولت و قوای سه‌گانه چشم‌پوشی کرد. این‌ها باید **توأمان با هم** اتفاق بیفتند. یعنی جریان مبعوث‌شده در چهار عرصه (چهار جبهه فکری، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی) باید سازماندهی شوند، نگاه دولت‌سازی اسلامی امتداد خود را در جریان‌های مردمی داشته باشد، حلقه‌های میانی و مردم دیده شوند و مدل تحولی حکمرانی در چهار عرصه مشاهده شود. این چهار عرصه باید با یکدیگر همکار و مکمل باشند.

جبهه فکری انقلاب اسلامی باید اقدامات جبهه اقتصادی را تئوریزه کند، مقاله بنویسد، مطلب تولید کند، استدلال بیاورد، استناد کند، سخن بگوید، تولید محتوا کند، مناظره برگزار کند و آزاداندیشی به راه بیندازد و با مخالفان بحث کند. باید **پاس گل** بدهند



تحلیل جریان‌های فکری و نبرد تمدنی: مسئله جنگ

و با هم همکاری کنند، نه با هم بجنگند؛ بلکه مکمل یکدیگر باشند. جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی باید این گفتمان‌ها را تبدیل به ارزش و باور در جامعه کند تا غیرعلمی‌انگاری و تحجر تلقی نشوند. فعالان سیاسی جریان مبعوث‌شده نیز نباید با هم بجنگند، بلکه باید سازوکار وحدت داشته باشند، گرد هم آیند و از جبهه فکری انقلاب حرف‌شنوی داشته باشند.

در مدل سازماندهی که مدنظر است، چهار عرصه باید با هم همراه باشند و یک حرکت ایجابی از صدر تا ذیل (از حاکمیت در بالاترین سطوح تا توده‌های مردم) به‌صورت فعالانه و منسجم، سازمان‌یافته و هم‌افزا، با برنامه‌ریزی ایجابی پیش برود. برنامه‌های سلبی دیگر پاسخگو نیستند. تکفیرها، عدم درک جبهه‌ای و عدم درک پارادایمی باید کنار گذاشته شوند. دو پارادایم پس از انقلاب اسلامی وجود دارد. باید فهمید که آن‌هایی که در پارادایم تمدن اسلامی هستند و تمدن غرب را به‌درستی دشمن می‌دانند و جنگ را جنگ وجودی می‌شناسند، همگی باید در کنار هم و ذیل یکدیگر جمع شوند. این انسجام تا زمانی که تعریف، بیان و سازماندهی نشود، شکل نمی‌گیرد. در دوره‌های مختلف، این آسیب دیده شده است که چرا این جریان فکری (مخالف غرب) نتوانسته در نهادهای رسمی بروز و ظهور پیدا کند؛ زیرا تعریف و هم‌افزایی وجود نداشته و شروع به درگیری با یکدیگر کرده‌ایم. جریان‌ات سیاسی مبعوث‌شده (که پیش‌تر نیز وجود داشتند) وقتی وارد عرصه سیاسی می‌شوند، عرصه فرهنگی نمی‌داند که این مکمل کار اوست و شروع به درگیری با آن می‌کند و دچار **خودایمنی** می‌شویم و می‌خواهد آن را بهتر و بهبود ببخشد و با آن درگیر می‌شود. در ماجرای آقای رئیسی، اگر ایشان شهید نمی‌شدند، مشخص نیست که در انتخابات دوره دوم چه اتفاقی می‌افتاد و آیا جریان‌ات آرمان‌گرا واقعیت‌ها را می‌پذیرفتند یا بر سر کاندیداتوری ایشان اتفاق نظر وجود داشت یا گزینه‌های دیگر مطرح می‌شدند و ایشان را کارآمد نمی‌دانستند. این عدم انسجام‌ها، مانع پیشروی این پارادایم فکری می‌شود. این جریان مبعوث‌شده باید سازماندهی و توجیه شود و این به معنای حضور در خیابان نیست؛ بلکه این جریان یک عقبه، پشتوانه و ساختار سازمانی دارد که باید شکل بگیرد. نبرد تمدنی باید کاملاً سازماندهی شود و جنگ وجودی را از حوزه نظامی به عرصه‌های مختلف جهاد کبیر بیاوریم.

هر کسی که خود را مخاطب آن **امت مبعوث‌شده** می‌داند که رهبر شهید فرمودند مردم مبعوث می‌شوند و کار را تمام می‌کنند، اگر با او مصاحبه شود و پرسیده شود که «آیا خود را جزو مبعوث‌شدگان می‌دانی؟» و پاسخ مثبت دهد، سؤال بعدی این است که «اکنون کجایی و مأموریت چیست؟ و هم‌زمان و هم‌رده‌های خود را نام ببر که کجا فعالیت می‌کنند؟» در موضوع **ولایت‌پذیری**، گاهی تصور می‌شود که یک ولی در بالا و یک امت در سطح پایین وجود دارد، در حالی که ولایت‌پذیری یک **سلسله**، یک **نظام** و یک **منظومه** است. بنابراین در این نظام ولایی، باید هم ولی را شناخت و هم **متولی** را. یعنی هر فردی که خود را مخاطب بعثت این دوره می‌داند، باید ولی خود را بشناسد، متولی خود را بشناسد و هم‌عرض خود را نیز بشناسد. همه افراد در یک عرصه قابل سازماندهی نیستند؛ اگر بگوییم همه همکاری نظامی بکنند، شدنی نیست؛ اگر بگوییم همه جبهه فرهنگی تشکیل دهند، همه اهل کار فرهنگی نیستند و همه فهم فرهنگی ندارند (هرچند فرهنگ عامه همه چیز را در بر می‌گیرد، اما کنش فرهنگی مصادیق خاص خود را دارد). اگر بگوییم همه فعالیت سیاسی کنند، همه درک پیچیدگی‌های سیاسی، صبر، تحلیل و تحمل آن را ندارند. اگر بگوییم همه در عرصه فکری فعالیت کنند، باید دانست که یک نفر در جبهه سیاسی نیروهای انقلاب کنش می‌کند و فعال فرهنگی باید او را بشناسد و بداند که نباید به او تعرض کند؛ زیرا جنس عرصه‌اش متفاوت است و او در عرصه خود تلاش می‌کند.

آنچه پیش‌تر به آن مبتلا بوده‌ایم و نباید تکرار شود، **فرسایش و اصطکاک نیروهای خودی** است. چون از عرصه‌های مختلف شناخت نداریم، کسی که در جبهه فکری انقلاب اسلامی به‌صورت مبنایی و فلسفی فکر می‌کند، مورد حمله قرار می‌گیرد که



«چرا نشستهای و کار میدانی نمی‌کنی؟» در حالی که اگر او تئوریزه، تولید فکر و سنگ‌سازی نکند، بخشی از عرصه خالی می‌ماند و نمی‌توان جلوی تمدن غرب را گرفت و اگر گرفته نشود، از همان نقطه آسیب خواهیم دید. مانند عرصه نظامی است که چهار لشکر باید با هم به خط بزنند و اگر یک لشکر عقب بنشیند، دشمن از همان جا رخنه می‌کند و شکست‌مان می‌دهد.

این سازماندهی باید اتفاق بیفتد و مردم مبعوث‌شده باید جایگاه خود، نسبت خود با دیگران و مسیر حرکت خود را بشناسند. رهبر معظم انقلاب در ماجرای ۱۳۹۸ به این حرکت عمومی و ویژگی‌های آن اشاره کردند. اگر این سازماندهی انجام نشود، در جنگ وجودی شکست خواهیم خورد. جنگ وجودی فقط موشک نیست. اگر نتوانیم این کار را انجام دهیم، در عرصه وجودی شکست خورده‌ایم. حتی اگر هیچ نیروی نظامی‌ای در کشور پیاپی نشود، اما نتوانیم در عرصه‌های مختلف، این مردم مبعوث‌شده را به کار بگیریم و موجودیت غرب را در داخل کشور به خطر بیندازیم، در جنگ وجودی شکست خورده و محکوم به حل شدن در **هاضمه جهانی** خواهیم بود. این جنگ وجودی به معنای نابودی جمهوری اسلامی نیست؛ بلکه به معنای خالی شدن جمهوری اسلامی از هویت است. اکنون دشمن عرصه نظامی را آزمایش کرد و دید که آسان نیست، اما عقب نشست و شبکه‌های نفوذ داخلی و کنش‌های خود را ادامه می‌دهد. ممکن است نبرد را به‌صورت غیرنظامی ادامه دهد.

بنابراین باید ابعاد مختلف این جنگ وجودی را درک کرد. اگر این جنگ وجودی عرصه‌های مختلف دارد و ما حتی در عرصه نظامی ظاهراً پیروز شویم اما در عرصه اقتصادی شکست بخوریم، در جنگ وجودی شکست خورده‌ایم. امید است که این تبیین به‌درستی انجام شده باشد و اهمیت این جنگ وجودی، عرصه‌های مختلف آن و سازماندهی نیروهای انقلاب به‌خوبی درک شده باشد.





مِتود

مرکز توسعه دانش مسئله محوری

    Mtood_ir

۰ ۲ ۱ ۹ ۱ ۰ ۹ ۳ ۴ ۲ ۴

۰ ۹ ۰ ۱ ۲ ۱ ۵ ۳ ۹ ۵ ۷

تهران، میدان ولیعصر، بلوار کشاورز، خیابان شوریده
تقاطع خیابان شوریده و پرویز، ساختمان سبحان، پلاک ۵، واحد ۳